گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید عملیات الی‌بیت‌المقدس شهید محمدرضا کلایی

فتح خرمشهر برای محمدرضا گشودن باب شهادت بود

■ صغری خیل فرهنگ

عملیات الی‌بیت‌المقدس یا همان فتح خرمشهر از اردیبهشت ۱۳۶۱ شروع شد و تا خردادماه همین سال ادامه یافت. در واقع روزهایی که در آن قرار داریم یادآور حماسه آفرینی رزمندگانی است که با خون خود راه خرمشهر را باز کردند و دشمن را از این خطه از کشورمان بیرون راندند. بعد از آزادسازی خونین شهر در سوم خردادماه ۶۱، مردم به خیابان‌ها آمدند و جشن گرفتند. خانواده کلایی‌ها هم بین جمعیت بودند. اما فردای همان روز خبر شهادت محمدرضا همه اهلِ خانه را سیاه پوش کرد. محمدرضا از ابتدای دفاع مقدس در جبهه‌های مختلف بود و نهایتاً در عملیات آزادسازی خرمشهر مشتاقانه شرکت کرد و درست در روز سوم خرداد ۱۳۶۱ با اصابت ترکش خمپاره به سر، شهید شد. در همکلامی با ابوالفضل کلایی برادر شهید، نگاهی به گوشه‌هایی از زندگی وی انداختیم. علیرضا کلایی دیگر پسر خانواده نیز از جانبازان دفاع مقدس است که در این گفت‌وگو ما را همراهی کرد.

■ **از دبیرستان به جبهه**

ابوالفضل کلایی برادر شهید در خصوص خانواده‌شان می‌گوید: «ما دو خواهر و پنج برادر و اهل دامغان هستیم. محمدرضا فرزند چهارم خانواده بود که در عملیات الی‌بیت‌المقدس به شهادت رسید. شهید متولد ۲۵ خرداد ۱۳۴۱ بود. ایشان اولین رزمنده خانه بود و من هم کمی بعد همراه با دوستان جهادگر در جهادسازندگی به مدت سه ماه در جبهه فعالیت داشتم. بعد از شهادت محمدرضا هم که علیرضا راهی جبهه شد و در عملیات غرور آفرین کربلایی۵ به مقام جانبازی رسید. محمدرضا به خانواده قول داده بود زمانی که از عملیات آزادسازی خرمشهر بازگشت، ازدواج خواهد کرد که قسمتش نشد. برادرم بسیار شجاع و نترس بود. سال دوم دبیرستان بود که درس را رها کرد و راهی جبهه شد و نهایتاً در روز آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید که بسیار به آزادی آن مشتاق بود.»

■ **ماجرای اولین فرار**

برادر شهید از ماجرای‌های فعالیت انقلابی محمدرضا هم می‌گوید: «نوجوانی شهید همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی بود. شب و روزش را برای پیروزی انقلاب گذاشته بود. از پخش اعلامیه گرفته تا حضور در تظاهرات و کشیک‌های شبانه و... شهید سیدحسن شاهچراغی از مبارزان انقلابی دامغان، جدیدترین اعلامیه‌های امام(ره) را به دامغان می‌آورد و به دنبال جوانان مورد اعتماد می‌گشت تا به کمک آنها اعلامیه‌ها را در شهر پخش کنند. سیدحسن مخفیانه یک دسته از اعلامیه‌ها را به محمدرضا رساند و سفارش‌های لازم را به او کرد. مردم زیادی در مسجد جمع شده بودند و به سخنرانی گوش می‌کردند. ساواکی‌ها و پلیس دامغان هم بیرون مسجد کمین کرده بودند و هر لحظه احتمال داشت به داخل مسجد هجوم بیاورند. محمدرضا اعلامیه‌ها را در زیر لباسش مخفی کرده بود. در آخرهای مجلس یک لحظه مردم دیدند که دستی بلند شد و تعداد زیادی اعلامیه را در فضای مسجد به پرواز درآورد. محمدرضا با چابکی پس از پخش اعلامیه‌ها به قسمت خواهران رفت. مأمورین به تکاپو افتادند تا او را پیدا کنند. محمدرضا زیر پله‌ها پنهان شد. هریک از مردم اعلامیه‌ای را گرفته و سریع مسجد را ترک کردند. مأموران همچنان به دنبال عامل پخش اعلامیه می‌گشتند. کم‌کم مسجد داشت خالی می‌شد. ساواکی‌ها هم ناامید از تلاش‌های خود دست از پا درازتر مسجد را ترک کردند. ساعتی بعد که آب‌ها از آسیاب افتاد، محمدرضا با احتیاط از زیر پله‌ها بیرون آمد و به منزل رفت. این اولین فرار انقلابی او بود.»

■ **کشیک شبانه**

برادر شهید از روزهای انقلابی دامغان اینگونه روایت می‌کند: «بارها هنگام تظاهرات علیه رژیم طاغوت از دست مأمورین گریخته بود. یک بار آنچنان با قنداق تفنگ به کمرش کوبیده بودند که تا مدتی از درد کمر رنج می‌بُرد. در همان زمان یک بار توسط مأموران بازداشت شد که پس از دو روز آزار و شکنجه او را رها کردند. در آن زمان نوجوانی پانزده – شانزده ساله بود.»

■ **اسلحه چوبی**

ماجرای ساختن اسلحه چوبی شهید هم بسیار شنیدنی بود. او می‌گوید: «بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، برای پاسداری از انقلاب نیاز به کشیک‌های شبانه بود. محمدرضا همراه با دیگر جوان‌های انقلابی شب‌ها را تا صبح کشیک می‌داد. خوب یادم هست برای این کار با چوب اسلحه‌ای چوبی ساخت و در کشیک‌های شبانه آن را به دست می‌گرفت. تا دیگران این طور تصور کنند که او مسلح است. اینگونه برایشان بهتر بود.»

■ **سیلی معلم!**

برادرشهید به دیگر خصلت‌های شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: «محمدرضا به فکر فقرا و نیازمندان بود و این را می‌شد از برترین ویژگی‌های او برشمرد. او هم‌چنین نسبت به رساندن نان و نفت به مردم و به خصوص سالمندان و نیازمندان در آن سال‌ها تلاش زیادی داشت. خبر زلزلهٔ طبس و کشته‌شدن تعداد زیادی از هموطنان همه را ناراحت کرد. اعلام نیاز شده بود هم انسانی و هم مالی. محمدرضا هم دست به کار شد. از هم‌محلی‌ها، دوست و آشنا لباس و پوشاک جمع می‌کرد. اما به‌خاطر این کار مورد خشم معلمش قرار گرفت و سیلی هم نوش جان کرد. معلم با عصبانیت گفت با این کار آبروی خانواده‌ات را می‌بری! محمدرضا در حالی که دست روی گونه گذاشته بود، گفت اگر با کمک به مردم آبروی خانواده هم برود راضی‌ام! خانواده‌ام خبر دارند!»

■ **سماور نذری**

محمدرضا هم درس می‌خواند و هم در اوقات فراغت کار می‌کرد. دست‌مزد چند روزش را یک سماور بزرگ خرید برای استفاده در مراسم اهل بیت(ع). سپرده بود به دوستان و آشنایان هم امانت بدهند. با آن پول خیلی چیزها می‌توانست برای خودش بخرد.

■ **خادم‌الشهدا**

او در ادامه می‌گوید: «با آوردن جنازه شهدا و تشییع آنها در دامغان، حال محمدرضا دگرگون می‌شد. شوق و اشتیاقش به شهادت دو چندان می‌گشت و عشق و شهادت در راه خدا آرام و قرار را از او می‌گرفت. یکی از برنامه‌هایش دیدار با خانواده‌های شهدا و دل‌جویی از آنها بود و این رابطه‌اش را سعی می‌کرد همیشه حفظ کند.»

■ **غرب و پاشنه پا**

شور و شوق دوران انقلاب اسلامی و حرارت حرکت‌های انقلابی در سال‌های اولیهٔ پس از پیروزی، به محمدرضا که خود نوجوانی پرتحرک و بی‌قرار بود روحیهٔ مضاعفی داده بود. هفده ساله بود که پس از مشورت با پدر و برادر تصمیم خودش را گرفت. برای خدمت به نظام و مملکت اسلامی وارد ارتش شود. او به رسته مخابرات از نیروهای مخصوص کلاه سبزهای ارتش ملحق می‌شود. برادرش ماجرای مجروحیت ایشان را اینگونه روایت می‌کند و می‌گوید: «محمدرضا در مأموریت پاک‌سازی شهر بوکان از ضدانقلاب، مدت یک هفته بود که در برف و سرما بین کوه‌ها محاصره شده بودند که حتی برای گرفتن وضو هم آبی در اختیار نداشتند. محمدرضا از ناحیه پاشنه پا مجروح شده بود. او در حال پایین آمدن و پیوستن به عقبه خودی بود. در آن سرما و راه سنگلاخ، گام‌هایی آرام روی برف و یخ می‌گذاشت و پایین می‌آمد. کم‌کم احساس کرد که داخل پوتینش پر از آب است و دائم آب آن بیشتر و بیشتر می‌شود. در آن شرایط امکان بازکردن بند پوتین و بیرون آوردن پا نبود. کم‌کم به پایین تپه رسید. دیگر پایش داخل کفش شلپ‌شلپ صدا می‌کرد. خون همه پایش را فرا گرفته بود و نمی‌دانست. سختی راه و سرمای شدید، مانع از آن شده بود که درد ترکشی را که به پاشنه پایش خورده بود احساس کند. او را به بیمارستان سنندج منتقل کردند. حتی پس از چند هفته مداوا، برای رفتن به دامغان مجبور بود از عصا استفاده کند.»

■ **شهادت در الی بیت‌المقدس**

ماجرای شهادت و نوید شهادت محمدرضا هم شنیدنی است. ابوالفضل کلایی می‌گوید: «همرزمان برادرم تعریف می‌کنند سوم خرداد ۱۳۶۱ بود. در آن روز محمدرضا حال‌وهوای دیگری داشت و زیر لب ذکر می‌گفت. به‌یک‌باره خطاب به دوستانش جمله‌ای گفت که همه انگشت‌به‌دهان ماندند. اگرچه همه می‌دانستند او خیلی عاشق شهادت است؛ اما تا آن روز این حرف را از او نشنیده بودند. پیشروی‌ها ادامه داشت. نیروها وارد خرمشهر شدند. ناگهان ترکشی پیشانی محمدرضا را نشانه رفت. خون از سر و صورتش فوران کرد. در آن تشنگی و گرمای شلمچه با آرامش به امام حسین(ع) سلام داد و گفت که صورتش را به سمت قبله برگردانند. آخرین ذکرش «یامهدی ادرکنی!» بود. دوستانش به یاد آوردند که او چند ساعت قبل، خبر شهادتش را داده و همه را متعجب کرده بود. جنازه محمدرضا را با پیشانی شکافته به دامغان منتقل کردند؛ در حالی که هنوز پاشنه پایش نشان از مجروحیتی کهنه داشت.»

■ **خبر شهادت**

ابوالفضل کلایی می‌گوید: «وقتی خبر پیروزی و آزادسازی خرمشهر از چنگال بعثی‌ها به گوش ما رسید ما هم‌چون مردم شادمان دیگر از این فتح به خیابان‌ها آمدیم و کنار مردم به خوشحالی پرداختیم. بی‌خبر از آن که محمدرضا ساعاتی پیش در همین عملیات به شهادت رسیده است و سهمی از این فتح دارد.

من آن زمان دبیر بودم و باید فردای آن روز به محل کار می‌رفتم. محل تدریس من تا منزل خانواده فاصله زیادی داشت و آن زمان دسترسی به تلفن مقدور نبود.

محل کار بودم و بعد از اتمام کار وقتی به خانه برگشتم متوجه شهادت محمدرضا شدم. همه اهل خانه سیاه پوش شده و همسایه‌ها و بستگان به خانه ما آمده بودند. نهایتاً مصادف با روز پاسدار مراسم تشییع پیکر برادر شهیدم محمدرضا کلایی انجام شد.»

■ **حمام سیار**

یکی از کارهای محمدرضا برای رفع مشکل طهارت بچه‌ها در جبهه ساخت حمام سیار بود. همرزمانش ماجرای ساخت حمام را اینگونه برای خانواده روایت کرده‌اند: «محمدرضا وقتی دید دوستان و همرزمانش در جبهه آبادان برای رفتن به حمام و طهارت و انجام واجبات با مشکل مواجه می‌شوند، با ابتکاری خاص و استفاده از حلبی اتاقکی ساخت و یک حمام سیار روبه راه کرد. بچه‌ها از دیدن حمام سیار بسیار خوشحال شدند.»

■ **جانباز علیرضا**

برادر دیگرم علیرضا که آن موقع نوجوانی بیش نبود، بعد از شهادت برادرم عزم جهاد کرد. نهایتاً بعد از مجاهدت‌های فراوان راهی عملیات کربلای ۵ شد و در همین عملیات هم جانباز شد.

■ **وصیت‌نامه**

برادرم به شکل شفاهی توصیه‌های زیادی برای ما داشت، ایشان همواره این نکات را یادآور می‌شدند و می‌گفتند که «مادرجان! امام امت را فراموش نکنید. خواهرانم! همواره حجاب خود را حفظ کنید. برای یک خانم هیچ چیز بهتر از یک پوشش مناسب نیست.»

با آوردن جنازه شهدا و تشییع آنها در دامغان، حال محمدرضا دگرگون می‌شد. شوق و اشتیاقش به شهادت دو چندان می‌گشت و عشق به جبهه و شهادت در راه خدا آرام و قرار را از او می‌گرفت. یکی از برنامه‌هایش دیدار با خانواده‌های شهدا و دل‌جویی از آنها بود و این رابطه با خانواه شهدا را سعی می‌کرد همیشه حفظ کند

ابوالفضل کلایی، علیرضا کلایی و مادر شهید محمدرضا کلایی

شهید محمدرضا کلایی از شهدای عملیات الی‌بیت‌المقدس

یادکرد

گزارش «جوان» از برگزاری مراسم ششمین سالگرد روحانی شهید مدافع حرم مجید سلمانیان

روایت جامانده‌ها از شهدا

■ نرگس انصاری

الحق‌والانصاف که دوستانش برای مجید سنگ تمام گذاشتند. چه زمانی که خبر شهادتش، بی‌پیکر و نشان آمد، چه زمانی که بعد از چهار سال خبر تفحص و شناسایی پیکر مجید به گوش خانواده و رفقایش رسید. ۱۴ اردیبهشت ماه همه در امامزاده طاهر(ع) دور هم جمع شدند، خانواده مجید، دوستان و همرزمانش، فرماندهان و هم محلی‌هایش. قرار بود مراسم ششمین سالگرد روحانی شهید مدافع حرم «مجید سلمانیان» را برگزار کنند. مردم هم آمده بودند. همه آنهایی که شهدا را از خود می‌دانند و خانواده شهدا را عزیز می‌شمارند. متن پیش‌رو گزارشی است از این گردهمایی شهدایی در جوار مزار شهید روحانی مدافع حرم مجید سلمانیان.

■ **۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۲ امامزاده طاهر(ع)**

چهاردهم اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۲ است، لحظه به لحظه بر جمعیت مشتاق گلزار شهدای امام زاده طاهر(ع) کرج افزوده می‌شود. چهره‌های که از همان ظاهرشان می‌توان عشق به شهدا را حس کرد. میان جمعیت نوجوانان و کودکانی دیده می‌شود که حالا همه امید آینده کشور به آنها است. باید قدردان خانواده‌هایی بود که بچه‌ها را با خود همراه می‌کنند تا در مراسم شهدا حضور داشته باشند. هر چه به ساعت ۱۷ روز ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ نزدیک‌تر می‌شویم، بر جمعیت حاضرین بر مزار شهدا افزوده می‌شود. مردم، مسئولان و خانواده و همرزمان شهید همه آمده‌اند. در اطراف مزار شهدای گلزار نشسته و منتظر آغاز مراسم هستند.

■ **روایتگری فرمانده**

یکی از راویان مراسم حاج مرتضی امجدیان است. از رزمندگان و جانبازان مدافع حرم. آری! اکثر آنهایی که حالا در گلزار شهدای امامزاده طاهر(ع) آرمیده‌اند از دوستان و شاگردان ایشان بودند که گوی سبقت را در شهادت از فرمانده‌شان ربودند و شهید مدافع حرم شدند و حالا میان روایتگری، دل این فرمانده جامانده از رفقای شهیدش است که با هر جمله آسمانی می‌شود و بغض‌های که بی‌محابا سر باز می‌کنند و....

حاج مرتضی از جبهه مقاومت، از لزوم حضور مدافعان حرم و خاطرات شجاعت و دلاوری بچه‌ها و از مجید سلمانیان می‌گوید. در ادامه مراسم حاضرین دلشان با مداحی کربلایی سید مهدی سعیدی همراه و آسمانی می‌شود و قرائت زیارت عاشورا در آستان مقدس امامزاده طاهر(ع) می‌شود پایان همین حضور چند ساعتی در کنار مزار شهدا.

■ **بالاخره شما هم قبول شدید**

بچه‌ها دور و اطراف مزار شهدا می‌چرخند. خانواده‌های شهدا با حاضرین و مهمان‌های شهدا همکلام می‌شوند. دیدن چهره‌های والدین شهدا شور و حالی عجیب به دل‌ها می‌اندازد. با دیدن‌شان شاد می‌شوم که هستند و الحمدلله هنوز هم پا در رکابند. به عکس مجید خیره می‌شوم به شهیدی که خود را رساند به قله شهادت و من هر زمان که نام شهید مجید سلمانیان را می‌شنوم بی‌درنگ به یاد فیلم و کلیپی از او می‌افتم. شهید مجید سلمانیان در آن فیلم، خطاب به دوستش می‌گوید: «مدت‌ها منتظر اعزام بودم. دیشب به حضرت زینب(س) گلایه کردم که خانم جان سه ماه است پاسپورتم توی جیبم است و پوتین‌ها در پایم، هنر این نیست که بالیاقت‌ها را ببرید. اعجاز شما این است که بی‌لیاقتی چون من را ببرید، دم‌دمای صبح خوابم بود در خواب دیدم که بی‌بی‌زینب به من گفت: «بالاخره شما هم قبول شدید.» به حضرت رقیه(س) من این را اعجاز بی‌بی می‌دانم.»

■ **متولد حیدرآباد کرج**

شهید مجید سلمانیان متولد حیدرآباد کرج است. دومین پسر خانواده و آخرین فرزند، مجید فعالیتش را در بسیج از دوران دبستانش در پایگاه بسیج شهید غروی شروع کرد. بعد از گرفتن دیپلم وارد حوزه علمیه امام جعفر صادق(ع) کرج شد. سال اول را در حوزه علمیه امام صادق(ع) خواند، سال دوم را در حوزه علمیه قائم(عج) چیذر تهران ادامه داد. چند سالی در چیذر درس خواند، بعد هم به حوزه علمیه آیت‌الله بهجت در قم برای ادامه تحصیل رفت. تا سطح چهار دکتری را در این حوزه خواند. برای تدریس اخلاق و علوم سیاسی در دانشگاه صنعتی شاهرود، از قم به شاهرود رفت و چهار سالی در آنجا ماند. مجید سلمانیان، روحانی مبلغ و جوان دست و دلبازی بود که در بسیاری از شهرهای کشور به تبلیغ دینی پرداخته بود. سال ۱۳۹۳ از طریق حوزه نمایندگی نیرو قدس تهران، بعد از گذراندن دوره آموزشی به سوریه رفت.

شهید سلمانیان در نهایت ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۵ در منطقه خان‌طومان با اصابت یک گلوله از پشت به شهادت رسید. به علت محاصره بودن خان‌طومان، پیکر مجید سلمانیان بعد از چهارسال به آغوش خانواده و میهن بازگشت. پیکر پاک شهید حجت‌الاسلام سلمانیان پس از تشییع، در گلزار شهدا امام زاده طاهر(ع) به خاک سپرده شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۵۰

از راست به چپ

■ ۱-نام قدیم اصفهان – کشور چای ■ ۲-جای دور از خطر – کشوری در حاشیه خلیج فارس – فیلم کوتاه تبلیغی ■ ۳-صدمه و آسیب رساندن – پوسیده – حروفچینی کامپیوتری ■ ۴-تولیدی از عنکبوت – رودی در چین – اکنون – نوبت بازی ■ ۵-پول ژاپنی – از نام‌های خدا – مجلس قانونگذاری روسیه ■ ۶-ناخوش احوال – ستبر – گوشت آذری ■ ۷-رستنی – چهره حماسی مردم هند-رنگ دریا ■ ۸-شهری در بلغارستان – حمام یک نفره – لقب رستم ■ ۹-بسیار – درختی با شکوفه‌های معطر – طوقه فولادی چرخ خودرو ■ ۱۰-چهار من تبریزی – گدایی – شاخه تازه روییده ■ ۱۱-گردن آویز قهرمان – تنبیه اداری – چه وقت ■ ۱۲-پدر آذری – علم تکنولوژی جدید – یک و یک-واحد شمارش احشام ■ ۱۳-نشان تجاری – حاجت – شیخ مرتضی انصاری ■ ۱۴-مهد المپیک – واحد مقیاس طول در انگلیس – بهشت ■ ۱۵-دره‌ای که حضرت موسی در آنجا تجلی الهی را که به صورت آتشی در درختی جلوه‌گر شد مشاهده کرد

از بالا به پایین

■ ۱-ورزشگاه تیم رئال مادرید ■ ۲-تیر و خدنگ – بنفش بسیار روشن – شهر هلن ■ ۳-سرشماری – شهری در ایتالیا – همتا ■ ۴-گوارا – وطن – عدد رمزی – چینه دیوار ■ ۵-خیال – جمع بدن – بوی رطوبت ■ ۶-منقار کوتاه – هوس باردار – مار آذری ■ ۷-کنار و پهلو – رفت و آمد خانوادگی – غلاف شمشیر ■ ۸-از مصالح ساختمانی – مادر وطن – نویسنده شاهزاده و گدا ■ ۹-حشره گزنده – محصل دانشگاه – شریک مرد ■ ۱۰-زبان اصلی هر فرد- کشور کاسه شکر – از جناح‌های سیاسی ■ ۱۱-حرف نفی عرب – داماد – روزها ■ ۱۲-ضمیر عربی – شیره انگور – کارآگاه به دنبال آن است- داغما ■ ۱۳-ایالتی در امریکا – بیمارستانی در تهران – پرچم ■ ۱۴-کشور نایروبی – ماه پاییزی – از گیاهان دارویی که در تقویت هاضمه مفید است ■ ۱۵-تیم فوتبالی معتبر در پرتغال

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳	۱						۶	
	۴		۷			۸		
			۲		۹			
		۳				۴		۸
				۸	۷			
۱	۹							
		۷		۶	۸			۹
۶		۱						۷
			۱		۴			

جدول کلمات متقاطع
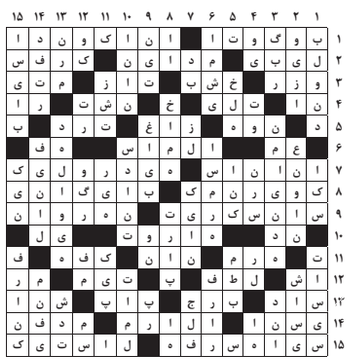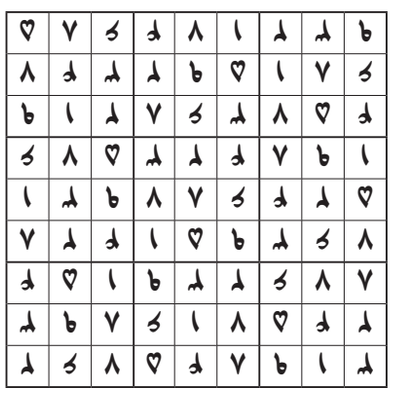
پاسخ جدول شماره ۶۷۴۹